

زیارت‌گه رندان جهان

تضاد و تناقض در شعر حافظ



دکتر اسد آغاشیری
عضو هیات علمی
دانشگاه

تقابل یا تضاد با تناقض یا پارادوکس یکی نیستند. تقابل به ساخت خود آگاه و خردورز ذهن بشری برمی‌گردد و تناقض برعکس آن، راجع است به ضمیر نابخود و حالات اسطوره‌زده روحيات انسانی. با تناقض نمی‌شود در جهان واقع زندگی کرد و اتفاقاً بنیان جهان و اندیشه بشری بر پایه تقابل قوام گرفته است. شب با روز در تقابلند یا یکدیگر

اما وقتی حالتی را تصور کردیم که شب، خود روز بود و روز، شب، آنگاه دیگر با پارادوکس رو به‌رویم. این مقدمه را از آن جهت آوردم که بگویم ما ملتی هستیم با فرهنگی متناقض نه متقابل! از دل تناقض است که اسطوره درمی‌آید چرا که اسطوره مجموعه‌ای است از متناقضات بی‌درج‌جا. اما از دل تقابل فردیت متولد می‌شود و فلسفه. به این بیت خواجه نگاه کنید:

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار/ ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند.

«چشم معشوق» در نگاه حافظ یک پدیده پارادوکسیکال است، برخوردار از کیفیات متناقضی که در جهان علمی به‌هیچ وجهی قابل تبیین نیست و از همین روست که برای شاعر همیشه محمل اعجاب و ستایش است. او با قوه عاقله خود، اعتراف می‌کند که از «آدم وصی» اینچنین قابلیتی صادر نمی‌گردد و در پیشگاه این «چشم» خاضعانه ابراز درماندگی و استیصال می‌کند: «همه کس نتوانند».

این وظیفه یک اسطوره است نه نگاه انسانی. از این منظر بسیاری از مؤلفه‌های فکری ما ایرانی‌ها پارادوکسیکال و اسطوره‌باورند. جالب اینکه خود ما متوجه نیستیم و قرن پشت قرن را با این اسطوره‌های شیرین می‌گذرانیم و عاقبت ما شده این چیزی که هستیم. مفهوم «رند» در دیوان حافظ، مثال اعلای این تناقضات و اسطوره‌بازی‌هاست: فردی که جامع تمامی جوانب پارادوکسیکال روح بشری می‌تواند بود. موجودی دست‌نیافتنی و در ساخت ناخودآگاه روان ایرانی. ببینید که انسان مورد پسند حافظ چگونه انسانی است:

خرقه زهد و جام می‌گر چه نه در خور همدن
این همه نقش می‌زنم در جهت رضای تو!

معنی سر راستش آنکه: حافظ طالب انسانی که در وجود او اجتماع نقیضین اتفاق بیفتد و «این چنین شیری خدا خود نافرید!» ما هر چقدر که از عصر فردوسی به این سو حرکت می‌کنیم از نظام تقابل‌ها سده به

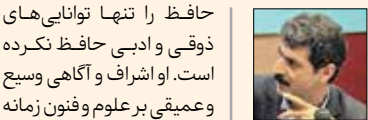
سده دورتر می‌شویم و به مجموعه تناقض‌ها نزدیک. آن تقابل بنیادین داستان‌های شاهنامه، تضاد گفتمان ایرانی و تورانی است. در دل همین تضاد گفتمانی بزرگ، خرده گفتمان‌های متضاد دیگری نیز نهفته است. از تقابل نگاه رستم و اسفندیار به زندگی بگیر تا حتی تقابل‌هایی در درون دو جبهه گفتمانی. شما می‌بینید که اسفندیار با پدرش گشتاسپ، مادرش کتایون و حتی شتر راهبرش هم در تقابل است. از آن سو هم تقابل‌های ریز و درشتی در خانواده رستم شاهد هستیم. نمود اعلای آن، بیم نهادن سیمرغ است که رستم را از عواقب جنگش با اسفندیار برحذر می‌دارد.

اینکه می‌بینیم شاهنامه با وجود هزار سالی که از عمرش می‌گذرد، گویانکه اسطوره‌ها در آنها نقش‌های گرانسنگی هم دارند، همچنان منشأ اندیشه ایران شهری است، از قیل همین تقابل‌های آن است نه تناقض‌ها. حتی اسطوره‌های شاهنامه هم در روبه‌روی هم می‌ایستند نه اینکه در همدیگر مستحیل شوند. سیمرغ هیچ نسبتی با دیو سپید ندارد. از این رهگذر است که این متن دیالوگ‌مند مانده است و اصولاً گفت‌وگو در تقابل اتفاق می‌افتد نه در تناقض. شما نمی‌توانید با «رند» حافظ سر یک میز بنشینید و بگویید آخر برادر! حرف حساب تو چیست؟! ولی شما می‌توانید با «اکوان دیو» هم در شاهنامه گفت‌وگو کنید و موضوعش را راجع به جهانی که در آن زیست می‌کند بدانید و بفهمی‌اش. رستم و خانواده ایران دوست است که جای خود دارد. بگذریم. خواستم بگویم این در تقابل است که شخصیت و فردانیت و خردگرایی شکل می‌گیرد و تمثیل و روایت، تجلی وجه ادبی آنهایند. در قطب مخالف، استعاره، میدانگاهی است وسیع برای عرض اندام تناقضات یک قوم. و ایرانی هم اهل استعاره است و به تبع آن اسطوره و تناقض.

باز برگردیم به خواجه:

هر شبنمی در این ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد

ترکیب «بحر آتشین» چیزی جز یک استعاره تناقض‌بنیاد نیست. این چگونه بحری است که هم آب می‌تواند باشد و هم آتشین؟! جز آنکه قائل به یک دریای اسطوره‌ای خیالی شویم. تا زمانی که ما با پارادوکس زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم خودمان را به جهان معرفی کنیم و انتظار داشته باشیم کسی ما را بفهمد. جهان انسان متناقض را جدی نمی‌گیرد. همین‌جا این نکته را هم در پایان اضافه کنم که تمام سعی نیمای بزرگ و به‌طور کلی جنبش مشروطه، تقابلی بود در برابر سنت و حافظ‌پرستی. به‌همان نسبتی که شاعر و نویسند‌های متقابل‌تر یا متناقض‌تر باشد، به همان نسبت، مدرن‌تر یا سنتی‌تر است. آیا انسان امروز ایرانی شاعر اول زندگی‌اش خواجه حافظ است یا تمام منظومه ادبیات معاصر؟!



دکتر بهروز باخشی
پاسی
شاعر

حتی علوم پزشکی و مهندسی و گیاهی و جانوری و موسیقایی. مثلاً وقتی که می‌گوید:

به تاج هدهد از ره مبر که باز سفید/ چو باشه از بی هر صید مختصر نرود

تنها اطلاعات ساده‌ای که حاصل مشاهده و تجربه بی‌واسطه امری دیداری است – و دیگران هم دارند- را به شعر تبدیل نمی‌کند بلکه نوع رفتار و طریق زیست دو پرند و تفاوت سلوک آنها را در تقابلی تمام‌عیار به تماشا می‌گذارد. حافظ می‌داند که «باشه» ساعت‌ها از آن بالا گوشای از زمین را زیر نظر دارد تا حشرهای یجبند و شکارش کند یعنی صید باشه اینقدر کوچک است که به چشم نمی‌آید تا حرکت نکند و شاخه درختی یا ساقه علفی را تکان ندهد. پس باشه به حشرات، خزندگان و پرندگان کوچک قناعت می‌کند ولی باز سپید یا شاهباز از آن اوج کبود – به تعبیر زنده‌یاد خانلری- صاعقه‌وار فرود می‌آید و صیدش را حتی اگر از خودش بزرگ‌تر و سنگین‌تر باشد بر می‌دارد و باز به دل آسمان می‌زند و در خلوتی خودخواسته می‌دراند و می‌خورد. برای نشان دادن همین تقابل است که در جای دیگر می‌گوید:

یار دارم سر صید دل حافظ یاران/ شاهبازی به شکار مگسی می‌آید

یعنی نقش باشه را در صید حشرات به باز داده تا شگفتی و حیرت را از نابرابری صید و صیاد – عاشق و معشوق – به مخاطب القا کند. حالا به دانش وسیع حافظ از آناتومی یا علم تشریح در این بیت توجه کنید:

جمال دختر ز نور ز چشم ماست مگر/ که در نقاب زجای پرده عنبی است
زجاجیه و عنبیه حتی امروز هم دو اصطلاح پزشکی برای دو قسمت مهم بخش داخلی کره چشمند. زجاجیه در پشت عدسی چشم قرار دارد و از بیرون دیده نمی‌شود به همین خاطر حافظ نقاب را به آن اضافه کرده است و یکی از وظایفش علاوه بر نقش‌های مهم دیگر در چشم، جذب پروتوهای فرابنفش و حفاظت از شبکه‌ی است تا رابطه آن با

نور چشم شاعر در بیت بالا روشن شود. عنبیه هم فضای پشت قرنیه را پر کرده است فضای کروی مایل به بیضی- چنان که انگور اینگونه است- و در وسط آن سوراخی است (مردمک) تا نور را از خودش عبور دهد. ماهیچه‌های ریزی که به عنبیه وصلند بر اساس تاریکی یا روشنی بیرون، مردمک را کوچک و بزرگ می‌کنند تا نور به میزان لازم وارد شود.

مثلاً در تاریکی مردمک گشاد می‌شود تا نور بیشتری وارد چشم شود و صاحب چشم را قادر به دیدن کند پس عنبیه یا به قول خواجه پرده عنبی در پشت قرنیه تعبیه شده تا مقدار نور ورودی به داخل کره چشم را تنظیم کند برای همین گفته چرا جمال دختر رز (شراب) پیدا نیست؟ مگر او هم مثل نور چشم ما در نقاب زجاجیه و پرده عنبیه محصور و مستور است؟ به نور چشم هم به اصطلاحی است برای عزیز و دردانه خواندن کسی توجه کنید. همچنین عنب اسم عربی انگور است و با دختر رز رابطه ماهوی و با چشم رابطه ظاهری دارد. بنابراین تشبیه در شعر حافظ یک تشبیه ساده شکلی و ظاهری نیست و از نام و شکل تا ماهیت و کارکرد را در بر می‌گیرد تا مشبه و مشبه به را در یک در هم تنیدگی همه جانبه به هم بدل کند این ماهیه از ظرافت و اشراف در به کارگیری اصطلاحات علوم مختلف به یکی دیگر از ویژگی‌های شعر حافظ یعنی عبینیت‌گرایی (objectivity) مربوط می‌شود و گره می‌خورد؛ به این معنا که تمامی تشبیهات و حتی استعاره‌های حافظ ما به ازای عینی دارند. مثلاً وقتی که می‌گوید:

عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گف/ نسبت دوست به هر بی‌سر و پا نتوان کرد

ماه واقعاً بی‌سر و پااست یعنی نه سر دارد و نه پا! هم زمان کنایه و ضرب‌المثل مشهوری است برای نادیده انگاشتن و تحقیر کسی؛ می‌گوید حیف است که چهره معشوق را به ماه که بی‌سر و پایی بیش نیست مقایسه کرد. یا در بیت:

بر لب بهر فنا منتظریم ای ساقی/ فرصتی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست
شاعر می‌خواسته گذر عمر را و سیل شتابان لحظه‌های آن را ترسیم کند. پس گفته بین مرگ و زندگی همان اندازه فاصله هست که بین لب و دهان، تا مخاطب از نزدیکی لب و دهان همچواری مرگ و زندگی را هم اراده کند. این ماهیه از دقت و ظرافت را با کار شاعران میان ماهیه که هنوز چهره معشوقه را به ماه تشبیه می‌کنند مقایسه کنید تا راز از حافظ بودن حافظ را دریابید.



نوآوری گونه‌شناختی حافظ در غزل پارسی

پیش از حافظ مضمون غالب ژانر غزل، درون‌مایه‌های عاشقانه است؛ حال با عشق مجازی یا عشق الهی که مهم‌ترین نمایندگان این دو طیف را می‌توان سعدی و مولانا در نظر گرفت. ساختار و فرم غزل هم در سطح صناعات بدیعی، زبان و تصویر تا عصر سعدی به پروردگی رسیده بوده. در این بین حافظ برای آنکه شایسته بزرگ‌ترین غزلسرای شعر پارسی باشد، چه راهی می‌توانست پیش رو داشته باشد؟! حافظ با پذیرش قالب غزل- که زبان و تصویر و صناعات بدیعی و مضمون‌پردازی و به طور کلی بویقایی آن به پروردگی رسیده بود- در ساخت درون‌مایه غزل دگرگونی ایجاد کرد و بدین طریق انقلابی در غزل پارسی ایجاد کرد.

غزل پارسی یسگانی مضمونی و درون‌مایگانی، ویژگی غزل حافظ است. در غزل حافظ ما هم شاهد عشق زمینی هستیم و هم عشق آسمانی؛ هم نقد صوفی و زاهد خودبین را می‌بینیم و هم انتقاد از ارباب بی‌مروت دنیا؛ در غزل حافظ هم اندیشه‌های خیامی مجال بروز می‌یابند و هم مضامین تعلیمی و اخلاقی. شاید همین تنوع و تنگنر مضمونی- البته به‌همراه نمادپردازی‌ها و ابهام‌ها- یکی از عوامل اصلی تأویل‌پذیری غزل حافظ و در نهایت تئال به آن بوده باشد

غزل پارسی یکی از دیرنده‌ترین و ماندگارترین گونه‌ها یا قالب‌های شعر غزل پارسی است که از روزگار شاعر بلخی که فرمود: «مرا به جان سوگند و صعب‌سوگندی»، تاکنون ادامه دارد. این قالب یا گونه، با وجود دگرگونی‌های گونه‌شناختی آن در هزاره شعر پارسی، هنوز حیاتش به سر نیامده است و ساختار و قالب آن که می‌باید موزون و مقفی و تعداد ابیاتی محدود داشته باشد، حفظ شده است. درون‌مایه غزل پارسی در شعر کسانی همچون خاقانی، انوری، نظامی و سعدی، عشق مجازی یا زمینی است؛ مضمون غالب غزل در شعر شاعرانی همچون سنایی، عطار و مولانا نیز عشق حقیقی یا الهی است. البته این سخن به معنای تکرار در کار غزلسرایان پیش از حافظ نیست که مثلاً بگویم نوآوری سعدی در سطح قوانین گونه‌شناختی نداشته‌اند؛ عطار در قلندریات نوآوری دارد، مولانا در وزن‌های مطنطن و توفنده نوآوری بی‌مانند دارد و نوآوری سعدی در غزل نیز در سطح زبان و ساختار نحوی و کلام سهل

متنوع است.

دکتر قدرت قاسمی‌پور
دانشیار دانشگاه
شهید چمران اهواز

از لدایذ ادبی داشته باشد و در چنینر چند نام و نمایه محدود نشود. بدین غنیمت، ایمان دارم اگر کار آگاهان ادبی با هدایت این اشتیاق و استقبال، جست‌وجوگر دیوان‌های شعر و دفتر نثر باشند و با به‌گزینی‌های خود، در آتش شوق و ذوق مخاطبان غالباً جوان خود بدمند، کارکرد اجتماعی ادبیات بیشتر از پیش مشهود می‌شود و ترس تحمیلی مواجهه با متون کلاسیک شعر و نثر فارسی که برخاسته از ایام تحصیل همه ماست، رخت بپرواهد بست. ترسی که بارها به‌عنوان معلم ادبیات با آن مواجه بوده‌ام و نتوانسته‌ام در مقام معلم پاسخ قانع‌کننده‌ای به این پرسشش که: «چرا ما باید حافظ و سعدی بخوانیم» ادا کنم.

روز بزرگداشت حافظ می‌تواند پلی به نسلی باشد که می‌خواهد از این گنجینه برخوردار باشد و از این مدرسه بیاموزد اما هیچ‌گاه نشاط خواندن ذوقی حافظ و دیگران و مؤانست با جهانی که این شاعران، خلق کرده‌اند را به دست نیاورده است. اگر نسل‌های پیش از این لاقال به تفأل، دیوان خواجه را ورق می‌زدند این نسل را چندان کاری به فال و تفأل نیست و راه دیگری باید به جهان آنها جست. حافظ کار بدبختی را سبب مطالعه این نسل قرار بگیرد، می‌تواند به تصحیح این رابطه کمک کند. انتخاب غزل در سیر مواجهه این نسل با حافظ و دیگران نباید چنان باشد که ناگزیر به شرح‌دشوارنویسی‌ها شویم. هرچه قدر زیبایی‌های زبانی ملموس و شگرد‌های مرسوم شعر را بیشتر برجسته کنیم قطعاً همخونی بیشتری را رقم خواهیم زد.

تصحیح رابطه با حافظ و دیگر شاعران

بازگشت به ادبیات گذشته و شیفتگی غیرقابل‌پیش‌بینی مخاطبان غالباً جوان چنان قابل لمس شده است که از خود بیرسیم چه اتفاقی افتاده است که دیوان‌ها و متون قرون قبل دوباره مصرف جمعی پیدا کرده‌اند و جویندگان مشتاقی در تلاشند تا بی‌تی نغز یا سطری بلیغ در گذشته ادبیات بیابند و حال، خوش کنند و در خوشحالی دیگران شریک شوند.

توسعه شبکه‌های اجتماعی و امکان برخورداری از جذابیت‌های ادبی به شکلی غیرمنتظره به احیای ادبیات کلاسیک کمک کرده است. انتخاب تک‌بیت‌ها و استخراج سطرهای نثر ناب از خلال دیوان‌ها و دفاتر قدیم چنان به گرمی از سوی مخاطبان مواجه شده است که در چند دهه پشت سر هیچ‌گاه تجربه نشده است و این پرسش را پیش می‌آورد که چگونه می‌توان به مدد تکنولوژی، بازخورد هوشمندانه‌ای با گنجینه ارجمند ادبیات فارسی رقم زد.

انقطاع این نسل با گذشته خویش و فراموشی فضیلت‌هایی همچون ادبیات نه یکسره ناشی از استقرار مدرنیته که متولد ناتوانی ما در ارتباط آفرینی و اشتیاق‌بخشی بوده است، به‌گزینی ادبی محصول چنین شرایطی است. مخاطب با استقبال از بخش‌هایی از کلیتی موجود و استخراج مؤثرترین اجزای یک اثر ادبی، به خود این فرصت را می‌بخشد که بهره‌مندی بیشتری



ارمغان بهروز
شاعر

بازگشت به ادبیات گذشته و شیفتگی غیرقابل‌پیش‌بینی مخاطبان غالباً جوان چنان قابل لمس شده است که از خود بیرسیم چه اتفاقی افتاده است که دیوان‌ها و متون قرون قبل دوباره مصرف جمعی پیدا کرده‌اند و جویندگان مشتاقی در تلاشند تا بی‌تی نغز یا سطری بلیغ در گذشته ادبیات بیابند و حال، خوش کنند و در خوشحالی دیگران شریک شوند.

توسعه شبکه‌های اجتماعی و امکان برخورداری از جذابیت‌های ادبی به شکلی غیرمنتظره به احیای ادبیات کلاسیک کمک کرده است. انتخاب تک‌بیت‌ها و استخراج سطرهای نثر ناب از خلال دیوان‌ها و دفاتر قدیم چنان به گرمی از سوی مخاطبان مواجه شده است که در چند دهه پشت سر هیچ‌گاه تجربه نشده است و این پرسش را پیش می‌آورد که چگونه می‌توان به مدد تکنولوژی، بازخورد هوشمندانه‌ای با گنجینه ارجمند ادبیات فارسی رقم زد.